

پوپولیسم تشکیلاتی

مقاله‌ی پوپولیسم تشکیلاتی توسط رفیق حسن جلالی در شهریور ۱۳۶۰ برای بحث داخلی سازمان اقلیت نوشته شد. یک‌ماه پس از آن او اعدام شد. این مقاله در شکل‌گیری گرایش سوسیالیسم انقلابی آن سازمان نقش داشت و برای نخستین‌بار در نشریه‌ی "سوسیالیسم و انقلاب"، بولتن بحث سوسیالیست‌های انقلابی، شماره‌ی ۲ دوره‌ی اول، دی‌ماه ۱۳۶۱ به چاپ رسید.^۱

اکنون بحران تشکیلاتی در سازمان ما وارد مرحله‌ای جدید و حساس شده و ابعاد وسیعی به‌خود گرفته است. تشکیلات، سردرگمی و عدم‌توانایی خویش را برای پیمودن راه انقلاب به‌وضوح نشان می‌دهد. به‌جای عمل انقلابی، درازگویی‌های به‌اصطلاح انقلابی، پاسیفیسم و سردرگمی و یک‌بام و چند هوا، مشخصه و نمودار فعلی سازمان ما گشته است.

به‌نظر می‌آید که ساخت ایدئولوژیک‌تشیکیلاتی که به‌خصوص از همان فردای انشعاب سازمان را در حال گذار و استحاله بدان می‌یابیم، در مرحله‌ی بلوغ و تکمیل خویش دچار بحران گردیده و تضادهایی که زمانی به خاطر شرایط خاص به چرت زدن مشغول بودند به‌خاطر تغییر آن شرایط (عمیق‌تر شدن بحران سیاسی و افت مبارزه با اکثریت) فعال‌تر شده و توان عمل از تشکیلات را گرفته باشند.

شناخت این ساخت ایدئولوژیک‌تشیکیلاتی و مبارزه برای نفی آن، به‌طور عام برای جنبش طبقه‌ی کارگر و به‌طور خاص برای انقلابیون حرفه‌ای و کارگران پیشرو که در صفوف سازمان ما مبارزه می‌کنند، دارای اهمیت تعیین‌کننده می‌باشد. در غیر این‌صورت چپ انقلابی در درون تشکیلاتی که به‌هیچ‌وجه تشکیلات مبارزه نبوده، بلکه کاریکاتوری از مبارزه را در خود منعکس می‌کند، دچار سرگیجه گردیده و تمام مبارزات، فداکاری‌ها و رزمندگی‌ها، با دعوای پرولتری، در نهایت آب به آسیاب جریان سازش طبقاتی خواهند ریخت.

ما این ساخت ایدئولوژیک‌تشیکیلاتی را، ساختی پوپولیستی ارزیابی کرده‌ایم. لذا قبل از هر چیز، منظور خویش را از این عنوان روشن می‌نماییم: در حقیقت واژه‌ی پوپولیسم همچون واژه‌هایی شبیه به بنیپارتیسم، یک قالب ایدئولوژیک‌مجادله‌ای (گرامشی) است. برای تبیین واقعیات موجود به شکل منسجم، به‌شکلی که بتوان از آن رهنمود علمی (برای مقابله با آن) استنتاج نمود، پوپولیسم معنای متداولش، بیان‌گر بوجود آمدن آن‌چنان توهمات (بر بستر عینی و طبقاتی) است که با مخدوش کردن تضاد

طبقات و تکیه بر نوع بخصوصی از همکاری همگانی (فراطبقاتی) به بازتولید سلطه‌ی سرمایه در عرصه‌ی وسیع‌تری می‌پردازد. پس باید به‌عنوان یک جنبش توهم‌زا و ضدانقلابی با کارکرد بورژوازی تلقی شود. در این جا ما با به‌کار بردن واژه‌ی پوپولیسم تشکیلاتی به‌هیچ‌وجه قصد بیان این‌که سازمان نیز یک جنبش است و غیره را نداریم. بلکه منظور از پوپولیسم تشکیلاتی، وحدت خاصی از گرایش‌های مختلف درون سازمانی است، که حفظ بقای حرکتی که اساسا با ماهیت بسیاری (البته نه همه) از همان گرایش‌های مخالف دارد، به‌وجود می‌آید و رسالتش به‌طور کلی بازتولید رفرمیسم است. رفرمیسم که اشکال آشکارش در سطح عمومی جنبش افشاء شده است. و به‌اصطلاح حنایش دیگر رنگی ندارد.

به‌علاوه، پوپولیسم را می‌توان، واکنشی در مقابل کنش مستقل توده‌ای (طبقاتی) دانست. پوپولیسم درون سازمانی هم واکنشی در مقابل حرکت رادیکالیزه‌شدن مبارزه‌ی ایدئولوژیک سازمانی (به‌مثابه‌ی تعمیق‌کننده‌ی مرزبندی‌های طبقاتی) و در نتیجه چپ انقلابی و عدم خودآگاهی اعضای تشکیلات و برخی نارسایی‌های گذشته و موقعیت‌های خاص و غیره، با دست‌آویز قراردادن مبارزه‌ی رفرمیستی‌اش با رفرمیسم، در نهایت هدف بازتولید سلطه‌ی رفرمیسم را (صد البته به‌وسیله‌ی ابزارهای تشکیلاتی) دنبال می‌کند.

حزب کمونیست ارگانیسمی وحدت‌گراست. و منافع (طبقاتی) بخش‌های مختلف طبقه آنان را به‌طور اجتناب‌ناپذیر در ارگانیسم واحدی جای می‌دهد. این امر (وحدت‌گرایی) از طریق کشاکش خلاق اختلافات (اساسا در پیوند ارگانیک با طبقه) درون جنبش کارگری می‌تواند رشد کند و تکوین پذیرد. پوپولیسم با سرپوش گذاشتن بر این اختلافات، در حقیقت خصلت وحدت‌گرایی خویش را منحل کرده و به این ترتیب بیش از آن که از منافع طبقه دفاع نماید، از منافع سکت خویش دفاع می‌نماید.

از نظر تئوریک این جان مطلب بود. حال باید روشن گردد که مشخصا از لحاظ تاریخی، چه عواملی باعث زایش و تکامل این پدیده گردیده‌اند و چگونه مارکس در نامه به دوملا-نیوهیس (۱۸۸۱) می‌گوید: "هیچ معادله‌ای نمی‌تواند حل شود، مگر عباراتش دارای عناصر حل آن باشد". در مورد پدیده‌های اجتماعی این امر بسیار پیچیده‌تر، اتفاق می‌افتد، چرا که با تغییرات گوناگون و سریع‌تری مواجه‌ایم. نمی‌توان از تغییراتی که در جریان انقلاب رخ می‌دهد غافل شد و همین تغییرات شرایط حل بسیاری از مسائل را در بسیاری از امور فراهم می‌گرداند. به‌علاوه هر تغییر اجتماعی دارای گذشته و آینده‌ای است. بنابراین در فراهم‌آمدن شرایط مناسب می‌باید به‌وجودآمدن شرایط حداقل و سپس گسترش آنی

و انقلابی آن در مراحل بعدی (و پیوند منطقی بین مراحل با هم) توجه نمود. بدون درک این مسئله نمی‌توان به رابطه‌ی استراتژی و تاکتیک پی برد. در یک انشعاب هم، عنصر انقلابی در صورتی محفوظ می‌ماند که اولاً شرایط درک ضرورت آن (این ضرورت به‌وسیله شرایط عمومی جنبش در یک مرحله و برای پالایش سازمان و گشودن راه انقلاب پرولتری بر سازمان تحمیل می‌گردد) به بیشترین مقدار از قبل در بین تمامی ارگان‌های منشعب فراهم شده بود و ثانیاً در جریان انشعاب-کمبودها و نقصان‌ها به طریق انقلابی زایل نشده و نقاط ضعف به قوت بدل گردد. این کار تنها در صورت داشتن یک برنامه عمل انقلابی، از طرف رهبری انقلاب می‌تواند صورت پذیرد. که در آن پیش‌برد یک مبارزه‌ی همه‌جانبه در داخل و خارج (در نقاط ضعف داخلی و مبارزه با رفرمیسم خارجی-پیوند با طبقه) پیش‌نگری شده باشد. در غیر این‌صورت کاستی‌ها در روند گسترش خویش مادیت یافته و ارگانی منسجم را برای دفاع از بقاء خویش فراهم می‌آورد. گسترش همه‌جانبه‌ی این پدیده، یک تشکیلات را از یک تشکیلات مبارز به یک تشکیلات سازش مبدل می‌سازد.

در سازمان ما وقتی انشعاب به مثابه‌ی یک ضرورت برخاسته از شرایط مبارزه در یک مرحله، برای گشودن راه انقلاب خود را به ما تحمیل کرد، رهبری انشعاب به درک آن‌چنان برنامه‌ی انقلابی‌ای که بتواند یک مبارزه‌ی مرگ و زندگی را با اپورتونیسیم، چه در داخل و چه در خارج پیش برد، نائل نیامد و اصولاً انشعاب بر بسیاری از این رهبران در جریان مبارزه‌ی متوسط‌شان با رفرمیسم تحمیل شد. و آنان تحت فشار این ضرورت به‌هرحال در رهبری انشعاب قرار گرفتند. به این ترتیب مبارزه‌ی با رفرمیسم به‌طور بنیادی ادامه نیافت. در حقیقت پروسه‌ی تکوین و تکامل چپ انقلابی سد شده و در نهایت آرام‌آرام زمینه برای بازتولید رفرمیسم مهیا گردید. انشعاب مانند یک انقلاب است که در پروسه‌ی آن ضدانقلاب مغلوب باید برای همیشه نابود گردد و انشعاب سازمان ما مانند یک انقلاب نیمه‌کاره رها گردید. انشعاب نتوانست رهبران و توده‌های انشعاب‌گر را غسل تعمید داده و کثافات رویزیونیستی-رفرمیستی را به یکباره بزدايد. این کثافات باقی ماندند و در روند گسترش خود مادیت یافته و ارگان دفاع از بقاء خویش را به‌وجود آوردند. همین است که امروز می‌بینیم تمام پرنسیپ‌هایی که ما به‌خاطر آن راه خود را از اکثریت جدا کردیم، یا نفی و فراموش شده‌اند و یا به‌صورت کاریکاتوری درآمده و تمامی دست‌آوردهای انقلابی انشعاب آرام‌آرام بازپس گرفته می‌شود: لازم است که مشخص‌تر صحبت کنیم.

از قبل از انشعاب شروع می‌کنیم. ولی برای توضیح، تذکر یک مسئله بسیار مهم که در سراسر این متن

به آن رجوع می‌شود، لازم است. نباید تصور کرد که انسان‌های انقلابی در یک مقطع همیشه موجوداتی انقلابی‌اند، بلکه این تنها مبارزه آن‌هاست (گذشته و حال) که جایگاه آنان را در مبارزه‌ی طبقاتی نشان می‌دهد. وجوه مختلف این مبارزه، متعین از کلیت این مبارزه است، در وحدتی خاص، گرد هم می‌آیند. این مسئله در کلیت و جامعیت خود همان چیز است که لنین هم درباره‌ی پیشاهنگ بارها عنوان کرده است: "برای آنکه پیشاهنگ باشیم، باید رهبری کنیم". یعنی درگیر شدن در یک مبارزه‌ی انقلابی.

چه قبل از انشعاب و چه اکنون، اصل فوق بگونه‌ای بسیار جالب تاثیرات خود را بر قسمت‌های مختلف تشکیلات گذارده است. در سازمان (گذشته از آنان که پس از قیام با توافق باند نگهدار عضوگیری شدند) رقاباتی بودند که پروسه‌ای پر افتخار از مبارزه را پشت سر خویش داشتند. اینان پس از قیام به کارهای مختلفی روی آوردند: کارهای تئوریک و کارهای عملی. تقسیم کار اگر چه لازم بود اما در این جا به نحوی بورژوازی صورت گرفت و خود تاثیرات بزرگی بر جا گذاشت. برخی از رفقا کارشان مستلزم زحمات فوق‌العاده‌ای بود یا حداقل خودشان چنین احساسی داشتند و زحمت می‌کشیدند. این رفقا بسیار بودند و بیشتر در کارهای عملی از قبیل چاپ و غیره حضور داشتند. البته در کارهای تئوریک نیز زحمات بی‌دریغ بسیاری از رفقا را نمی‌توان فراموش کرد. اما برخی دیگر مبارزه‌شان در حقیقت خوردن و خوابیدن و به جلسه رفتن و انتقال طوطی‌وار صحبت‌ها بود. چنین مسائلی درست عکس سیاست کادرسازی، در یک سازمان انقلابی است. سیاست کادرسازی با بالا بردن هر چه بیشتر خلاقیت خود کادرها بستگی تام دارد. دقیقاً مبارزه‌ای که اکثر رفقای عضو قبل از انشعاب (و چه بعد از آن) درگیرش بودند، مبارزه‌ای آن‌چنانی نبود. مبارزه‌ای خوش‌خوشانه، جدا از طبقه و به اصطلاح متوسط بود.

مسئله برای کسانی که اصلاً خط سیاسی ندارند (یعنی سازمان ندارند) به نحو موثری نمایان می‌گردد. چرا که همان مبارزه‌ی متوسط‌شان با چیزی پیوند خورده که اصلاً وجود ندارد. و این وضعیت همچنان بعد از انشعاب باقی بود. حرکت سیاسی و با برنامه رهبری انشعاب (اگر انشعاب به وسیله‌ی چپ انقلابی رهبری می‌شد) می‌توانست در رابطه با یافتن شیوه‌ی درست مبارزه برای هر فرد، پدیده‌ای اصلاح‌گر بشمار آید. بدین معنی که در طول یک حرکت انقلابی (پیوند با طبقه در مفهوم وسیع‌تر) هر فرد نیز به جایگاه واقعی و انقلابی خویش در این مبارزه پی می‌برد، و یا به گونه‌ای نابود می‌شد که ده‌ها نفر بتوانند جای او را پر کنند. ولی افسوس که چنین نشد. من به صداقت رفیقی که با پاکی و حسن نیت تمام می‌گفت: "ما کرم ابریشمی بیش نیستیم و می‌خواهیم هم باقی بمانیم و با کسانی که این را می‌خواهند، مقابله می‌کنیم" درود می‌فرستم. این چیزی است که به‌طور واقعی بوجود آمده است. اما

به جهت ابعاد وحشتناکش برای خیلی از رفقا قابل قبول نیست. تنها افراد بسیار پرصداقت حاضر به قبول مسئله هستند. حتی باید گفت در به‌زبان آوردن آن مقدار بسیاری تهور لازم است. و آن رفیق، از این نظر هم قابل تقدیر است.

این پدیده در هنگامی وجود دارد که به سبب جلوگیری از جنبش خودبه‌خودی از جنبش سازمان‌یافته، با شور و شوق و خلاقیت هرچه بیشتر توده‌های تشکیلات برای رهبری مبارزه‌ی طبقه و توده‌ها مواجهیم و هرچه بیشتر، کامل‌تر و نقشه‌مندتر باید به این خلاقیت افزود. وجود این پدیده (جدائی بالا و پائین) خط فاصلی بین این دو بخش (دسته‌ی افراد) به‌وجود آورده است. و این فاصله به جهت موقعیت عینی آن‌هاست. به‌علاوه این حالت، دیدگاه مذهبی رفقا را نیز تشدید نموده است. این دیدگاه (دیدگاه مذهبی) حاکی از آنست که یک عضو (منظور از عضو کسانی هستند که در حد مسئولین شهرستان‌ها و کمیته‌ها و تا حدودی افراد زیردست آن‌ها هستند. تقریباً می‌توان آن‌هایی را دانست که در نظرخواهی‌های رسمی مثلاً درباره‌ی آمدن ساتتریست‌ها شرکت دارند) از آن‌جا که یک انقلابی بوده است، همیشه انقلابی است (و حرفش بالاتر از حرف صدها نفر غیرعضو است) و یک هوادار از آن‌جا که بی‌تجربه است، همیشه بی‌تجربه باقی خواهد ماند. غافل از آنکه این مبارزه است که انسان را می‌سازد. مثلاً رفقا تصور می‌کنند، افرادی مثل دکتر لطفی که مقاومتش در زیر شکنجه قهرمانانه بوده است، هم اکنون هم قادر به ارائه چنین قدرتی است. این دیدگاه، دیدگاهی کاملاً مذهبی و خداشناسانه است. و این به معنی استحاله به یک سیستم منسجم نظری عملی است. از طرف دیگر رفقای عضو-رابطه‌ی بسیار نزدیکی با رفقای مرکزیت دارند. این مسئله گرایش مطلوبی برای آن‌هاست. اگر قبل از انشعاب را به‌خاطر بیاوریم، مثلاً رابطه‌ی نگهدار با رفقا بیشتر به‌شکل رابطه‌ی یک استاد بزرگ و متکبر با یک شاگرد کودن بود، تا رابطه‌ی دو رفیق. و این مسئله تاثیر بسیار بزرگی در ذهنیت همین بخش از رفقا دارد. این رفقا تصور می‌کنند که ریشه‌ی جدایی بین آن‌ها و خودشان در همین بوده. غافل از آنکه اپورتونیسم همیشه به‌اشکال گوناگونی سلطه‌ی خود را حفظ می‌کند. به این ترتیب، رابطه‌ی رفقا با رفقای مرکزیت سازمان و آنان که خط حساب‌شده‌ی در حرکت سازمان دارند، بسیار نزدیک و صمیمی است، به‌طوری‌که تصور می‌کنند، این خط خود آنان است که بر سازمان حاکم است. وقتی از این رفقا درباره‌ی انحرافات تئوریک و سازمانی سؤال می‌شود، می‌گویند: "شما فکر می‌کنید چه کسی بالا نشسته است، او هم مثل ماست، هیچ‌کس خط ندارد".

عدم اعتماد به یک‌سری اصول و پرنسیب‌های انقلابی از یک طرف و از طرف دیگر، وجود بینش راست

در کنه ذهن بسیاری از رفقا (عدم تکمیل انشعاب و غیره) آنان را از نظر تنوریک هم به سمت رفرمیسم سوق می‌دهد. و اگر خواسته باشیم با دقت بیشتری در رابطه با مسائل قبلی سخن گفته باشیم، باید بگوئیم که بقا فصل مشترک انحرافات تشکیلاتی و انحرافات تنوریک گشته است.

اولی، برای بقا، خویش به دومی نیاز دارد. دومی نیز اولی را رشد می‌دهد و به یک سیستم بدل می‌سازد. این وحدت انحرافات تنوریک تشکیلاتی، نمی‌تواند خود را به صورت رفرمیسم آشکار (یعنی به اشکال گذشته) عیان سازد، چرا که اصلا با ساخت تشکیلاتی آنان سازگار نیست. وجود توهمات بسیاری در زمینه‌های مختلف، رفقای را به گرد هم آورده است. رفقای به‌طور مشخص، مبارزه‌ی نسبتا قابل تقدیری را با رفرمیسم و بورژوازی داشته‌اند و قبول رفرمیسم به اشکال قبلی‌اش تنها پس از یک دوره‌ی طولانی برای آن‌ها ممکن است. اما بدیهی است که این مسافت جهت مشخصاتش نمی‌تواند با رفرمیسم به‌گونه‌ی انقلابی مبارزه کند. چرا که خود آن در اصل از بسیاری جهات نمی‌تواند خط فاصل خود را با آن رسم کند (به‌خصوص در سیاست تشکیلاتی یا مبارزه‌ی ایدئولوژیک) و از آن‌جا که این خود مبارزه است که یک انسان را از انحرافات اپورتونیستی و رفرمیستی منزّه می‌گرداند و آن‌را به پیشاهنگ بدل می‌سازد، می‌توان گفت در این حالت مبارزه با رفرمیسم تنها می‌تواند به اشکال رفرمیستی‌اش صورت گیرد. و این خود به‌نوعی، رفرمیسم است. رفرمیسمی که ادای انقلابی‌گری در می‌آورد و آن‌چه را که در حرف می‌پذیرد قادر به انجامش نیست، یعنی سانتریسم. سانتریسمی (نوعی رفرمیسم) که نه به‌وسیله‌ی یک‌عده تنوریسین و یا به‌وسیله‌ی اهرم‌های بوروکراتیک (مانند اکثریت) بر اذهان توده‌های تشکیلات و جنبش حاکم می‌گردد. بلکه سانتریسمی که به‌وسیله‌ی تکیه بر اکثریت اعضاء پیش می‌رود و تحکیم می‌یابد. در این صورت در عرصه‌ی وسیع‌تری، هم رفرمیسم تبلیغ می‌شود و هم نیاز به نگهداشتن کلیه‌ی اعضاء بیشتر محسوس می‌گردد. و این نیاز بسیاری از حرکات سازمان را می‌تواند توضیح دهد. به‌عنوان نمونه می‌توان از انتخابات اخیر نام برد، چرا انتخابات به این شکل صورت گرفت؟ با توجه به شکل این انتخابات و شرکت داشتن صرفا اعضاء در آن (حتی تشکیلات از انجام آن خبر هم نداشت) به‌خوبی مشاهده می‌شود که رسالت این انتخابات صرفا تقویت مرکزیت در نزد اعضاء سازمان بود و پاسخی بود که به خواسته‌های آنان می‌بایست داده می‌شد. در صورتی که یک انتخابات واقعا انقلابی می‌بایست قبل از هر چیز، به تقویت اتوریته‌ی سازمان به‌طریقی واقعی (انقلابی) در بین جنبش و توده‌های تشکیلات اعتقاد داشته باشد و نه در بین یک‌عده عضو. در هنگامی که انتخابات به طریق و با مضمونی انقلابی انجام می‌شد، به انقلابی‌ترین شکلی این تقویت در بین اعضاء نیز صورت می‌گرفت، چرا که در آن زمان اعضاء خود را جدا از تشکیلات نمی‌توانستند بدانند. اما در

این حالت تنها تقویت اتوریته‌ی سازمان به‌نحوی توهم‌زا در بین اقلیت اندکی صورت گرفت.

این ساخت در کلیت خود نمی‌تواند تشکیلات مبارزه باشد، بلکه تشکیلات سازش است. زیرا تناقضات متعددی تشکیل شده است و این تناقضات از آن نوعی نیستند که بتوانند به‌طریقی انقلابی و در تقابل هم به‌سطح بالاتری ارتقاء یابند. بلکه جوانب خاصی از هریک به‌نوعی نمود وحدت این ساخت پوپولیستی را انسجام می‌بخشد. به‌عنوان نمونه، یک رفیق از اتوریته‌ی تشکیلاتی بسیاری برخوردار است (اتوریته‌ی "صداقت"، "شجاعت") بدون آن‌که از نقش خود در سازمان اطلاعی داشته باشد. وجود این اشخاص می‌توانند به‌طور کلی اتوریته‌ی سازمان را بر تکتک خود این افراد [از طریق تجمع و گردهم‌آیی این اتوریته‌های گوناگون] تقویت کنند و از اینجاست که هر یک از این رفقا می‌توانند دارای نقش انقلابی نباشند.

تنها انگیزه نخستین این وحدت، مبارزه‌ای واقعی بوده است. از این پس تنها مبارزه‌ای تخیلی می‌تواند وجود داشته باشد. زیرا در جریان مبارزه، انگیزه‌ها نیز دگرگون می‌شوند و سازش و استراحت، جای مبارزه را می‌گیرند. در عمل، بدیهی‌ست که تشکیلات در این حالت در کلیت خود نمی‌تواند با طبقه پیوندی انقلابی برقرار کند و این مهم‌ترین مسئله است. همین مسئله است که به انحرافات دیگر امکان اصلاح نمی‌دهد و نمی‌گذارد در جریان مبارزه اصلاح شوند. در چنین ساختی، افرادی رشد خواهند کرد که مورد قبول عامه این اعضا باشند. چه از نظر داشتن به اصلاح "خط سیاسی" و چه از نظر "مبارزه‌شان" با فرمیسم. این افراد نمی‌توانند فرمیست‌های علنی باشند. به این ترتیب و با این مشخصات افرادی رشد می‌کنند و سبیل تشکیلات می‌شوند، اما بدون آن‌که حتی کوچک‌ترین قدمی واقعی در جهت نابودی فرمیسم (ساتریسم) موجود برداشته باشند و حتی یکی از عوامل مهم در بسط و گسترش آتی آن به شمار می‌روند.

بد نیست ببینیم این ساخت به چه استدلال‌هایی در مقابله با حرکات انقلابی دست می‌زند. مثلاً می‌گویند: این دیدگاه چپ است! ما می‌پرسیم: مگر چپ بد است؟ لنین در زمان خود در روسیه چپ‌ترین بوده است. رفقا می‌گویند چپ است و هیچ چیز را توضیح نمی‌دهند. می‌پرسیم: مگر نه این‌که صحت رفقای که به آن‌ها "چپ" می‌گویند، در تمامی زمینه‌ها حداقل در این شش‌ماهه به اثبات رسیده است؟ چپی که بتواند وقایع را بدرستی پیش‌نگری کند و در این رابطه رهنمودهای مشخص استراتژیک را نیز بدهد، چپی لنینی است. البته رفقا این را نخواهند پذیرفت که "چپ" وقایع را بدرستی

پیش‌نگری کرده است، اما کافی است به مدارک و نوشته‌ها رجوع کنند.

دیگر می‌گویند سابقه‌ی مبارزاتی نیست. مگر سابقه‌ی مبارزاتی چه چیزی است؟ مسئله‌ی سابقه در قدرت مفهوم می‌یابد. این دیدگاه فراموش می‌کند که مبارزه (گذشته و حال) است که پدیده‌ها را می‌سازد، سابقه به معنی بخشی از قدرت و به مثابه تجربه و اعتماد باید تلقی شود (پیگیری) ولی نه به این شکل، که اساس قدرت نفی گردد. دو دیدگاه انحرافی در اینجا به وجود می‌آید. یکی آن که سابقه را نفی می‌کند و تنها مبارزه‌ی امروزی را مد نظر قرار می‌دهد و دیگری آن که تنها مبارزه‌ی گذشته را می‌بیند. نمی‌توان تنها به مبارزه‌ی امروزی بسنده کرد چرا که، از درجه‌ی تضمین (پیگیری) مطلوبی برخوردار نیست. اما این تضمین برای مبارزه آینده است. نه به این معنی که مبارزه حال فراموش گردد. در این صورت نمی‌توان از آینده نیز نشانی یافت. این تضمین اگر در حال، مادیت نیابد، به طور طبیعی با هرگونه خلاقیتی به مخالفت برمی‌خیزد.

اما نتایج ملموس بلافصل این ساخت کدام است؟ رشد بوروکراتیسم! این رشد نمی‌تواند لیبرالیسم را به همراه خود به ارمغان بیاورد. چرا که از اتوریته‌ی واقعی در نزد توده‌های تشکیلات برخوردار نیست.

وقتی چنین اتوریته‌ای وجود نداشته باشد، به طور طبیعی لیبرالیسم رشد می‌کند. بوروکراتیسم به مقابله سرسخت با هرگونه خلاقیت و هرگونه عملی که پایه‌هایش را سست کند، برمی‌خیزد. در این نبرد، وی هرگونه انگی می‌زند. تصور می‌کنم، رفقای بی‌بیشترین مبارزه را با شکل‌گیری این ساخت داشته‌اند و دارند (چرا که هنوز این ساخت تکمیل نشده است و به جهت وجود مبارزه‌ی طبقاتی در حالت تشدید و دوران انقلابی، تکمیل نخواهد شد). بوروکراتیسم به حرکت توده‌ها اعتقاد ندارد و به همین دلیل هیچ‌گونه حرکتی در این جهت نمی‌تواند داشته باشد و از آنان جلوگیری نیز می‌کند (تصفیه و...) این مسئله از یک سمت این ساخت را به یک سکت [گروه] تبدیل می‌کند و از طرف دیگر زمینه‌های فروپاشی‌اش را فراهم می‌گرداند. این ساخت همان‌طور که در اول آمد، واکنشی در مقابل کنش توده‌های تشکیلاتی است. کنشی که بر آشکارکردن تناقضات تکیه می‌کند و حل انقلابی آن‌ها را خواستار است. در زمینه‌ی تشکیلاتی، این مسئله موثرترین حرکت در فروپاشی انقلابی این ساخت به شمار می‌رود که باید در عرصه‌ی تئوری (سیاست) تکمیل شود. (بدون داشتن تئوری انقلابی جنبش انقلابی هم نمی‌تواند وجود داشته باشد).

این است واقعیت ماهیت واقعی پوپولیسیم تشکیلاتی: تکیه بر همکاری اکثریت اعضا که دارای گرایشات متناقضی هستند، اما سازمان را در یک جهت واحد پیش می‌برند. جلوگیری از فعالیت خلاق توده‌ها و رشد افراد و جریاناتی که در آینده می‌توانند به تبلیغ آشکار رفرمیسم بپردازند.

شرایط کنونی در حقیقت مراحل آخری طی یک روند است و بنابر آن چه گفته شد، می‌توان آن را بحران در پوپولیسیم تشکیلاتی نامید. در بحران پوپولیسیم، درون تشکیلات نیز همچون سایر اشکال آن، با گرایشات گوناگون سروکار داریم. رشد رفرمیسم، گیج‌سری و تکوین نطفه‌های چپ انقلابی دیده می‌شود. در حقیقت این بحران، تشکیلات را به برخی عناصر متشکله‌اش منقسم (تجزیه) می‌گرداند، در این‌جا خطوط فاصل بسیار خوب دیده می‌شود و به همین جهت می‌توان گفت که گرچه حاکمیت پوپولیسیم، عناصر بسیاری را در مبارزه‌ی طبقاتی مردود کرده است، اما شرایطی نیز برای رشد چپ انقلابی ایجاد کرده است که از این شرایط باید بیشترین استفاده را نمود. باید هرچه دقیق‌تر و وسیع‌تر به توضیح علل و ماهیت کاستی‌ها و طرح برنامه‌ی عمل انقلابی پرداخت.

حاکمیت یک‌ساله‌ی پوپولیسیم، ارگان‌های تشکیلاتی را دچار ضعف شدیدی نموده است، به طریقی که در دست‌زدن به هرکاری، مسئله‌ی امکانات عملی و توان واقعی مطرح می‌شود. خود این مسئله یکی از عوامل مهم توجیه سیاست‌های نیم‌بند و سانتریستی پوپولیست‌ها به‌شمار می‌رود.

برنامه‌ی عمل نمی‌تواند تنها به طرح خطوط عام بسنده کند. می‌باید هرچه بیشتر به جزئیات پرداخت. بایده‌شوی‌های برخورد انقلابی به مسئله‌ی استراتژی و تاکتیک انقلابی و مسئله‌ی چشم‌انداز، طرح استراتژیک و تاکتیکی تشکیلاتی (برنامه‌ی استتالی‌های آن) به شکلی فراسازمانی عرضه گردد. خصلت فراسازمانی این برنامه، آن را به برنامه‌ی فراکسیون انقلابی چپ بدل می‌گرداند.

پیروز باد انقلاب

شهریور ۱۳۶۰